

تمام چیزهایی که باقی گذاشتیم

(رمان)

کری لانزدیل

ترجمه: سارا نجم آبادی



پیشگفتار

جیمز

شش ماه قبل

۱۸ دسامبر

پوئرتو اسکوندیدو^۱، مکزیک

دوباره خواب او را دید. چشمان آبی اش آنقدر براق و داغ بود که بر روح او داغ می زد. امواج موهای قهوه‌ای تابدارش بر روی بدنش ریخته بود و بر او بوسه می زد. قرار بود دو ماه دیگر ازدواج کنند. نمی توانست صبر کند تا هر روز صبح کنار او از خواب بیدار شود و به عنوان همسرش به او عشق بورزد، دقیقاً همانگونه که او الان داشت به او عشق می ورزید. چیز مهمی بود که باید به او می گفت. کار واجبی بود که باید انجام می داد. هر چه که بود از گوشه‌های مه‌آلود ذهنش می گریخت. ذهنش را متمرکز کرد و آن فکر را آنقدر صیقل داد تا بالاخره توانست...

از او مراقبت کن.

باید از نامزدش مراقبت می کرد. برادرش به او تعرض کرده بود. و اگر می توانست باز هم او را آزار می داد.

برادرش را دید. در چهره‌اش می شد مجرم بودن را دید که با دیوانگی

فاصله‌ی کمی داشت. روی یک کشتی بودند. تفنگی در دست برادرش بود و او را تهدید می‌کرد. برادرش او را هدف قرار داده بود و بی‌تردید می‌خواست به او شلیک کند. پس او در آب پرید. اقیانوس طوفانی بود و او را به زیر کشید. احساس کرد که دارد غرق می‌شود. گلوله‌ها سطح آب را شکافتند و با فاصله‌ی کمی از کنار سر و بدنش رد شدند و به هدف نخوردند.

با شدت و سرعت شنا می‌کرد، ریه‌هایش می‌سوخت. بزرگترین ترسی که تا آن زمان شناخته بود او را به جلو می‌راند. باید از نامزدش مراقبت می‌کرد.

موج‌های بزرگ و قدرتمند او را به صخره‌ها می‌کوبیدند. درد جانکاهی در صورت و دست و پایش حس می‌کرد. اقیانوس او را می‌خواست اما اراده‌ی او برای محافظت از عشق زندگی‌اش قوی‌تر از اقیانوس بود. باید قبل از اینکه دست برادرش به نامزدش برسد خودش را به او می‌رساند. جریان آب او را به زیر می‌کشید. روی آب شناور شد و با آب به این سو و آن سو و بالا و پایین رفت. و بعد تاریکی از راه رسید.

صدای ریزی جیغ‌جیغ‌کنان گفت: «پاپا! پاپا!»

چشم‌هایش را ناگهان باز کرد. یک بچه‌ی کوچک از روی او پرید و روتختی را به هم ریخت. به پسر بچه نگاه کرد که نخودی می‌خندید و روی تخت بالا و پایین می‌پرید.

«دسپیرتاته، پاپا! تنگو آمبره.»^۱

آن بچه داشت اسپانیایی صحبت می‌کرد. به مغز خود فشار آورد و در واحدهای اسپانیایی که در دانشگاه گذرانده بود تعمق کرد. آن بچه گرسنه بود و او را «بابا» صدا کرده بود.

۱. Despiertate papa! Tengo hambre به اسپانیایی «بابا بیدار شو. گرسنه هستم.»